



دانشگاه آزاد اسلامی  
واحد تهران مرکزی  
دانشکده حقوق  
پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)  
گرایش حقوق بین الملل

عنوان:  
نابرابری تعهدات قراردادی دولتها از دیدگاه حقوق بین الملل با تاکید بر معاهده منع گسترش  
سلاحهای هسته ای

استاد راهنما:  
دکتر صالح رضایی پیش رباط

استاد مشاور:  
دکتر ضرغام غریبی

نگارش:  
محمد حیدری اشکذری

تابستان ۱۳۹۲

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه .....	۱
<b><u>فصل اول: بررسی اعتبار معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل</u></b>	
بخش اول: اصل برابری حاکمیت دولت ها .....	۸
۱- تبیین مفهوم، نقطه آغازین و جلوه های اصل برابری حاکمیت دولتها .....	۸
۱-۱- مفهوم اصل .....	۸
۱-۲- نقطه آغازین انعکاس اصل در روابط بین المللی .....	۱۰
۱-۳- جلوه های اصل .....	۱۱
۲- انعکاس اصل برابری حاکمیت دولت ها در حقوق بین الملل .....	۱۳
۲-۱- اسناد و مقررات بین المللی .....	۱۳
۲-۲- رویه ی قضایی بین المللی .....	۲۰
۲-۳- دکترین حقوقی بین المللی .....	۲۱
۳- نتایج اصل برابری حاکمیت دولت ها .....	۲۴
۴- بررسی اصل برابری حاکمیت دولتها به مثابه قاعده آمره بین المللی یا اصل کلی تکمیلی حقوقی .....	۲۶
۴-۱- قواعد آمره ی بین المللی .....	۲۷
۴-۲- اصول کلی تکمیلی حقوق بین الملل .....	۳۳
۴-۳- ارزیابی مدلل اصل برابری حاکمیت دولت ها به عنوان یکی از اصول تکمیلی حقوق بین الملل .....	۴۰

بخش دوم: معاهدات نابرابر .....	۴۳
۱- تبیین مفهوم، پیشینه و خاستگاه نظریه ی معاهدات نابرابر .....	۴۳
۱-۱- تبیین مفهوم معاهدات نابرابر و موضعگیری های مطروح .....	۴۳
۱-۲- پیشینه و خاستگاه نظریه ی معاهدات نابرابر .....	۴۶
۲- جایگاه معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل معاصر .....	۴۹
۳- بررسی اعتبار معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل .....	۵۱
۳-۱- دلایل معتبر بودن معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل .....	۵۱
۳-۲- قواعد عمومی که در صورت امکان اعمال آن ها بتوان بی اعتباری معاهدات نابرابر را	
اعلام داشت .....	۵۲

## فصل دوم: بررسی روند تاریخی معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای، موارد نابرابری و

### اعتبار بین المللی این معاهده

بخش اول: آشنایی با معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای .....	۶۹
۱- پیشینه تاریخی معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای .....	۶۹
۱-۱- منشا فکری عدم گسترش سلاح های هسته ای .....	۶۹
۱-۲- روند انعقاد معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای .....	۷۱
۲- مراحل و کنفرانس های بازنگری معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای .....	۷۵
۲-۱- کنفرانس بازنگری اول (۱۹۷۵) .....	۷۵
۲-۲- کنفرانس بازنگری دوم (۱۹۸۰) .....	۷۶
۲-۳- کنفرانس بازنگری سوم (۱۹۸۵) .....	۷۷
۲-۴- کنفرانس بازنگری چهارم (۱۹۹۰) .....	۷۸

- ۲-۵- کنفرانس بازنگری پنجم (۱۹۹۵) ..... ۷۹
- ۲-۶- کنفرانس بازنگری ششم (۲۰۰۰) ..... ۸۲
- ۲-۷- کنفرانس بازنگری هفتم (۲۰۰۵) ..... ۸۵
- ۲-۸- کنفرانس بازنگری هشتم (۲۰۱۰) ..... ۹۲

**بخش دوم : بررسی موارد نابرابری معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای و اعتبار بین**

- المللی این معاهده ..... ۹۵**
- ۱- بررسی و تبیین موارد نابرابری معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای ..... ۹۵
- ۲- بررسی اعتبار بین المللی معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای و دلایل آن ..... ۱۰۱
- نتیجه گیری و ارائه راهکار ..... ۱۰۴
- ضمائم ..... ۱۰۷
- فهرست منابع ..... ۱۳۴

## چکیده :

معاهده نابرابر به مفهوم قراردادی بین المللی که بین حقوق و تعهدات اعضای آن (دولت ها) تعادل و توازن وجود ندارد و در بسیاری از زمینه ها انعقاد می یابد، این معاهدات دارای سابقه ای طولانی در تاریخ حقوق بین الملل می باشد که باعث ایجاد وضعیت نابهنجار و ناعادلانه ای در بین تابعان حقوق بین الملل می گردد. لذا در این پژوهش با رویکرد به چالش کشیدن اعتبار این معاهدات و از جمله معاهده ی منع گسترش سلاحهای هسته ای به بررسی "نظریه ی معاهدات نابرابر یا نابرابری در معاهدات" در پرتو اصل برابری حاکمیت دولتها پرداخته ام.

در وهله ی اول در مورد اصل برابری حاکمیت دولت ها این بررسی صورت گرفته است که آیا این اصل در زمره ی قواعد آمره ی بین المللی به عنوان قواعدی تخلف ناپذیر قرار دارد و یا تنها در قالب اصول کلی تکمیلی حقوقی مطرح می باشد، چرا که برخلاف اصول کلی تکمیلی حقوقی تخلف از قواعد آمره ی بین المللی دارای ضمانت اجرای نسبتا محکمی در حقوق بین الملل می باشد که با توجه به جاری نبودن ویژگی های مذکور در مواد ۵۳ و ۶۴ کنوانسیون حقوق معاهدات (ویژگی های قواعد آمره بین المللی) در مورد اصل برابری حاکمیت دولتها و نیز بنا به تصریح دکترین حقوق بین الملل این اصل در زمره ی اصول کلی تکمیلی حقوقی می باشد.

از طرف دیگر با بررسی پیشینه و خاستگاه نظریه ی نابرابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر و این که علیرغم طرح این نظریه توسط کشورهای کمونیستی و جهان سوم مخصوصا تازه استقلال یافته، این نظریه مورد مخالفت و اعتراض شدید اکثریت کشورهای غربی و توسعه یافته قرار گرفته است و محتوای آن را مبهم و عامل تهدید کننده ی روابط قراردادی بین المللی و امنیت حقوقی می دانند. که به طور کلی به این نتایج رسیدم که؛

۱- تا زمانی که اصل برابری حاکمیت دولتها به درجه ای از قاعده آمره نایل نشود تا بر آن اساس انعقاد معاهدات نابرابر را ممنوع نماید و یا

۲- نظریه ی نابرابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر به عنوان قاعده و رویه ای خدشه ناپذیر توسط اکثریت کشورهای عضو جامعه ی بین المللی پذیرفته نشود، نمی توان به هر یک از این اسباب استناد جست و اعتبار معاهدات نابرابر منعقد را زیر سؤال برد و یا انعقاد اینگونه معاهدات را در آینده ممنوع نمود. اما بنا به مواد مذکور در فصول دوم و سوم (مواد ۴۶ تا ۶۴) کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین در صورت وجود شرایط مقرر در هر یک از این مواد می توان از قواعد عمومی برای بی اعتباری و خاتمه بخشیدن به معاهدات نابرابر استناد جست. همین اسلوب و گفتمان در مورد معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای به طور اخص که وضعیت نابرابری را بین کشورهای عضو این معاهده ایجاد نموده است جاری می باشد و این تا زمانیکه به عنوان پیشنهاد با نظر و هماهنگی کشورهای عضو طرحی جامع را در قالب تجدید نظر در معاهده و یا انعقاد معاهده ی جدید در این زمینه از طریق مجمع عمومی سازمان ملل متحد تهیه نمایند تا معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای<sup>۱</sup> به معاهده ی خلع سلاح و منع گسترش سلاح های هسته ای<sup>۲</sup> تبدیل گردد، که ضمن این که باعث کارایی بهتر معاهده در حفظ صلح و امنیت پایدار بین المللی و متعادلتر شدن حقوق و تعهدات اعضای معاهده می شود بلکه به هدف غایی که همان خلع سلاح کامل و عمومی کشورهای جهان و رفع خطر های احتمالی بکارگیری این سلاح می باشد را از جامعه ی بشریت دور می نماید.

<sup>1</sup> - Nuclear Non-Proliferation Treaty.

<sup>2</sup> - Disarmament and Nuclear Non-Proliferation Treaty.

## مقدمه :

معاهده به عنوان یکی از منابع مهم در حقوق بین الملل که دارای سابقه ای طولانی می باشد و همچنین نقش عمده و بسزایی را در توسعه و ترویج حقوق بین الملل بر عهده داشته است، وسیله ای است که تابعان حقوق بین الملل بر اساس آن و بنا به مقتضیات و ضروریات زیست جمعی به تامین نیازهای خود و جامعه ی بین المللی بپردازند.

علی الاصول هر معاهده حکایت از توازن تعهداتی می کند که طرف های آن در مناسبات متقابل و در شرایط خاص پذیرفته اند. در حقوق بین الملل اصولی وجود دارد که در زمان انعقاد معاهدات نیز بایستی ملحوظ نظر قرار گیرد و حتی اصل آزادی قراردادی و رضایی بودن که از اصول بنیادین حقوق معاهدات است نمی تواند آن اصول را در رعایت تحت تاثیر قرار دهد، از جمله این اصول اصل برابری تابعان حقوق بین الملل در انعقاد معاهدات است، که خود نشأت گرفته از اصولی مانند احترام به اصل حاکمیت و استقلال سیاسی کشورها و به طور کلی احترام به شخصیت حقوقی مستقل کلیه ی تابعان فعال حقوق بین الملل می باشد.

اصل برابری تابعان حقوق بین الملل برای اولین بار در رابطه با برابری کشورها در معاهدات وستفالی مورخ ۱۶۴۸ و بعدا در سایر اسناد بین المللی از جمله منشور ملل متحد (بند ۱ ماده ۲) تجلی یافته است و در کل دو جلوه بارز دارد: یکی برابری حقوقی، که حقوق بین الملل آن را به رسمیت شناخته و از جمله مصادیق آن برابری در انعقاد معاهدات و در نتیجه قبول تعهدات بین المللی است، که بر اساس آن تابعان حقوق بین الملل مجازند هرگونه معاهده ای را با یکدیگر منعقد کنند به شرطی که شرایط اعتبار معاهدات و موازین حقوق معاهدات را رعایت نمایند.

و دیگری برابری در حقوق (جمع حق)، که حقوق بین الملل و عهدنامه های حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین در مورد آن سکوت اختیار کرده اند و در نتیجه برابری در حقوق وجود ندارد. از

جمله در بند ۳ ماده ۲۷ منشور ملل متحد که حقوق ویژه ای تحت عنوان حق وتو به اعضای دائم شورای امنیت اعطا شده، که ناقض برابری ای که در بند ۱ ماده ۲ منشور ذکر شده می باشد و نیز در معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای و بسیاری دیگر از معاهدات این نابرابری به چشم می خورد.

نابرابری در حقوق را که در مجموع می توان متضمن عدم توازن (فقدان معامله به مثل واقعی در الزامات حقوقی) میان تعهدات و منافع متقابل طرف های آنها دانست، هیچ گاه به طور روشن و قاطع در ادبیات حقوق بین الملل تبیین نشده و مسکوت مانده است. و این عدم تبیین و مسکوت ماندن به معنای پذیرش معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل نمی باشد. از طرف دیگر در عرصه ی بین المللی در برخورد با اعتبار معاهدات نابرابر نظریه ی "نا برابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر" مطرح شده است که این نظریه در نظام های حقوقی تحت عنوان "اعمال نفوذ ناروا" شکل گرفته است.

سابقه ی این نظریه را در رویه ی دیپلماتیک شوروی سابق در طی سالهای اولیه ی قرن بیستم باید جستجو کرد، به این شرح که اتحاد جماهیر شوروی سابق در اجرای "فرمان صلح" با چندین کشور همجوار خود (ایران، ترکیه، چین و سایرین) درمورد تعدادی از موافقتنامه هایی که معاهدات استعماری تزارسم را لغو می کرد مذاکره نمود و اعتراض خود را به قول های تقسیم با کشورهای غربی مقرر در معاهدات سری اعلام داشت. رویه ی مذکور به تدریج به صورت یک نظریه در دکترین حقوق بین الملل در کشورهای کمونیستی جای گرفت تا به آن جا که کشورهای یاد شده آن را از طریق نمایندگانشان نزد ارکان سازمان ملل متحد مورد استناد قرار می دادند. نظریه ی نابرابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر مجدداً از سوی کشورهای جهان سوم در مورد معاهداتی که تسهیلات نظامی یا امتیازات اقتصادی یا قضایی به اتباع آن کشورها اعطا می کردند مطرح گردید.

این کشورها این نظریه را نظریه ای کاملاً عادلانه می دانند. بدین ترتیب نظریه ی "نابرابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر" دیگر محدود و منحصر به نظریه ی حقوقدانان کشورهای کمونیستی که آن را زمینه ای برای اعلام بی اعتباری معاهده یا حداقل اختتام آن می دانستند نمی باشد.

از سوی دیگر نظریه ی "نابرابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر" مورد مخالفت و اعتراض شدید اکثریت قابل توجهی از حقوقدانان مخصوصاً حقوقدانان غربی قرار گرفته است، زیرا آنان علاوه بر این که چنین نظریه ای را سیاسی یا تحت پوشش یک نظریه ی سیاسی برای امنیت حقوقی می دانند آن را بسیار مبهم و عامل تهدید کننده ی روابط قراردادی بین المللی تلقی می کنند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵، ۲۳۸-۲۳۶).

در خصوص پژوهش حاضر سوالات ذیل قابل طرح می باشد:

۱- آیا اصل برابری حاکمیت دولت ها می تواند اعتبار معاهدات نابرابر منعقد را زیر سؤال برده و یا از انعقاد چنین معاهداتی در آینده جلوگیری نماید؟

۲- آیا در نظام حقوق بین الملل کنونی نظریه ی "معاهدات نابرابر یا نابرابری در معاهدات" می تواند به عنوان عاملی جهت تجدید نظر در معاهدات نابرابر یا تهدیدی جهت اعتبار این معاهدات مطرح باشد؟

۳- آیا معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای معاهده ای نابرابر است؟ و اگر پاسخ مثبت باشد کارکرد اصل برابری حاکمیت دولت ها و نظریه ی معاهدات نابرابر در قبال این معاهده چگونه است؟ و احتمالاً چه راهکاری جهت این مسئله پیشنهاد می شود؟

لذا در پاسخ به این سوالات بطور خلاصه چنین فرضیاتی مطرح می باشد :

فرضیه اول: اصل برابری حاکمیت دولتها بعنوان یکی از اصول مسلم در حقوق بین الملل هنوز در مفهوم قاعده ی لازم الاجرای دارای ضمانت اجرای مشخص (قاعده ی آمره) بکار



گرفته نشده است تا بتواند اعتبار معاهدات نابرابر منعقد را با چالش مواجه نماید و یا از انعقاد چنین معاهداتی در آینده جلوگیری نماید.

فرضیه دوم: هرچند نظریه‌ی معاهدات نابرابر یا نابرابری در معاهدات از جانب کشورهای کمونیستی و جهان سوم مطرح شده است اما از آنجا که این نظریه همواره مورد اعتراض کشورهای غربی و توسعه یافته قرار گرفته لذا بعنوان یک رویه‌ی واحد در جامعه‌ی بین المللی پذیرفته نشده است تا بتواند حداقل در حال حاضر بعنوان دلیلی اعتبار معاهدات نابرابر منعقد را با چالش مواجه ساخته و یا باعث تجدیدنظر در این معاهدات گردد.

فرضیه سوم: ضمن اثبات موضوع بر این اعتقاد و باور هستیم که معاهده‌ی منع گسترش سلاحهای هسته‌ای معاهده‌ای نابرابر و تبعیض آمیز می باشد. لیکن نمی توان با دلیل قراردادن اصل برابری حاکمیت دولتها و نظریه‌ی معاهدات نابرابر ( بنابر دلایلی که در فرضیات پیشین ذکر گردید ) اعتبار این معاهده را زیر سوال برد. پس در حال حاضر تا زمانی که "اصل برابری حاکمیت دولتها" در آن مفهومی به کار گرفته نشود که انعقاد معاهدات نابرابر را ممنوع نماید ( قواعد آمره‌ی بین المللی) و یا نظریه‌ی "نابرابری در معاهدات یا معاهدات نابرابر" به عنوان قاعده و رویه‌ای خدشه ناپذیر توسط اکثریت کشورهای عضو جامعه‌ی بین المللی پذیرفته نشود، فقط می توان در صورت وجود شرایط پیش بینی شده در مقررات عمومی "بی اعتباری معاهدات" که در مواد ۴۶ تا ۶۴ فصول دوم و سوم کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین ذکر شده است و در صورت وجود شرایط مصرحه در هریک از این مواد، جهت بی اعتباری معاهده‌ی منع گسترش سلاحهای هسته‌ای استناد جست.

که این طرح پژوهشی به طور مفصل و در قالب دو فصل تحت عناوین:

فصل اول- بررسی اعتبار معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل

و فصل دوم- بررسی موارد نابرابری و اعتبار معاهده‌ی منع گسترش سلاح های هسته‌ای

به بررسی و ارزیابی این سئوالات و فرضیات به صورت تحلیلی و کتابخانه ای پرداخته است

## فصل اول:

بررسی اعتبار معاهدات نابرابر در حقوق بین الملل

## اشاره :

در این فصل سعی بر این است تا به مسئله معاهدات نابرابر و اعتبار آن در حقوق بین الملل پرداخته شود، ولی به جهت ارتباط موضوع با اصل برابری حاکمیت دولتها و تاثیر احتمالی که این اصل می تواند بر معاهدات نابرابر داشته باشد، ابتدا به بررسی این اصل و سپس به مسئله معاهدات نابرابر و اعتبار اینگونه معاهدات در حقوق بین الملل می پردازم.

بخش اول: اصل برابری حاکمیت دولت ها

۱- تبیین مفهوم، نقطه آغازین و جلوه های اصل برابری حاکمیت دولت ها

۱-۱- مفهوم اصل :

از آن جا که حقوقدانان قائل به تفکیک حقوق حاکمیت کشورها به حقوقی که در خارج از مرزهای آنها با حقوقی که در داخل قلمرو خود دارند می باشند، لذا بسته به این که اگر کشوری را در مقابل کشور دیگر یا در بطن اجتماع کشور ها (جامعه ی بین المللی) مورد مطالعه قرار دهیم موضوع حقوق آنها فرق می کند.

یک کشور در مقابل کشور دیگر دارای حق استقلال، یعنی حق دفاع از مرزها و حد آزادی دیگران در اعمال اقتدارشان نسبت به او می باشد، که در آن حق صیانت و احترام متقابل مستتر است.

ولی هر گاه کشوری را در بطن اجتماع کشورها مورد توجه قرار دهیم، از آن جا که در جامعه ی بین المللی هیچ قدرت فائقه و برتری نسبت به کشورها وجود ندارد تا اعمال حاکمیت نماید، لذا اصل تعیین سرنوشت سیاسی با وصف برابری دولت ها همراه می شود و مجموعاً اصل برابری حاکمیت دولت ها را تشکیل می دهند.

حق برابری که شامل بر حق استفاده از امتیازات بین المللی می باشد به نوعی با حق استقلال ملازمت دارد، بدین گونه که اگر در جامعه ی بین المللی کشوری مستقل نباشد به عنوان یک کشور پذیرفته نمی شود تا به دنبال آن حق برابری حاکمیت مطرح گردد (ارسنجانی، ۱۳۴۲، ۲۷۴ و ۲۵۵ و همچنین افتخار جهرمی، پاییز ۱۳۷۴ تا بهار ۱۳۷۵، ۸۲).

علی رغم این که کشورها در جامعه ی جهانی از لحاظ وسعت خاک، جمعیت، قدرت اقتصادی، توان نظامی، اعتبار، درجه تمدن و.... به طور گسترده ای نابرابرند، لیکن از لحاظ حقوقی با

یکدیگر برابر و به صورتی یکسان در حمایت و حوزه اقتدار حقوق بین الملل قرار دارند (Anand,1986,103).

از این جهت کلیه ی کشورها (چه کوچک و چه بزرگ) بایستی در حقوقی که به وسیله ی حقوق بین الملل یا هر طریق دیگری به آن ها اعطا می شود برابر باشند، تمام کشورها جهت شرکت در فرآیند قاعده بندی حقوق بین الملل حقوق برابری دارند، آن ها بایستی در ارائه طرح و انعقاد توافقاتی که در آن ذینفع می باشند حق شرکت داشته باشند. علاوه بر این آن ها در سازمان

بین المللی حق رای برابری دارند مگر این که توافق صریحی بر خلاف این وجود داشته باشد. این برابری از آن جهت است که کشورها از روی اختیار و آزادانه خود را تحت انقیاد حقوق بین الملل در آورده اند تا بر اساس آن با یکدیگر همکاری کنند. در عین حال نباید چنین پنداشت که برابری در قبال مقررات در حکم داشتن امتیازاتی برابر می باشد چرا که فاصله میان اصل برابری حاکمیت دولت ها و واقعیات اجتماعی بسیار است و نابرابری کشورها در عمل به لحاظ این برابری حقوقی از میان نرفته، بلکه بر آن تاثیرگذار بوده است. به عنوان نمونه در مورد تاثیر نابرابری کشورها به عنوان یک واقعیت اجتماعی در اصل برابری حقوقی می توان به بند ۳ از ماده ۲۷ منشور سازمان ملل متحد (حق وتو)<sup>۱</sup>، تعداد آراء کشورها در نهادهای مالی بین المللی براساس میزان سرمایه هر کشور در آن نهاد و نابرابری در حقوق و تکالیف کشورهای عضو معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای اشاره نمود که بعدا به آن پرداخته می شود.

از آن جا که یکسان بودن اهلیت حقوقی کشورها به دنبال برابری حقوقی مطرح می گردد، هیچ کشوری را نمی توان با زور مجبور به قبول تعهداتی که مورد پذیرش او نمی باشد، نمود و این اصل مسلمی در حقوق بین الملل می باشد که از آن به عنوان اصل رضایی بودن پذیرش

<sup>۱</sup> بند ۳ ماده ۲۷ منشور سازمان ملل متحد بیان می دارد که "تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسایل با رای مثبت عضو که شامل آرای تمام اعضای دائم باشد اتخاذ می گردد با این قید که در مورد تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ششم بند سوم از ماده ۵۲ اتخاذ میشود طرف دعوا از دادن رای خودداری خواهد کرد".

معاهدات نام برده می شود. نهایتاً به طور خلاصه اصل برابری حاکمیت دولت ها بدین مفهوم است که یک کشور در جامعه ی بین المللی با سایر کشورها در مقابل امتیازات و تکالیف بین المللی (حقوق و تعهدات) و در برابر قوانین و عرف بین الملل متساوی الحقوق است. یا به عبارتی دیگر مستحق استفاده از امکاناتی است که حکومت ها و اتباع آنها در اعمال اقتدارات حقوقی و صلاحیت هایی که حقوق فردی برای آن ها شناخته است دارند ( فلسفی، بهار- تابستان ۱۳۷۰، ۹۰ و ۸۹ و همچنین ارسنجانی، ۱۳۴۲، ۲۷۴ و ۲۵۵).

#### ۲-۱- نقطه آغازین انعکاس اصل در روابط بین المللی :

نقطه آغازین انعکاس اصل برابری حاکمیت دولت ها که بایستی در هنگام انعقاد معاهدات بین المللی مورد توجه قرار گیرد را باید در معاهدات صلح وستفالی ۱۶۴۸ که پایان بخش جنگ های خونین سی ساله مذهبی میان پروتستان ها و کاتولیک ها در اروپا بود، دانست. بر اساس این معاهدات که سرآغاز تکامل جامعه ی بین المللی جدید محسوب می شود اصل موازنه ی سیاسی در اروپا پدید آمد، که بنابر آن هیچ کشوری نباید در صدد تحمیل اراده ی خود به دیگران باشد و این یعنی برابری حقوقی. (بیگ زاده، پائیز ۱۳۷۴ تا بهار ۱۳۷۵، ۲۷۴ و همچنین ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۱، ۳۲).

اگرچه اصل برابری حاکمیت دولت ها در طول زمان دچار فراز و نشیب هایی بوده لیکن در اسناد و مقررات حقوقی بین المللی بی شماری انعکاس یافته است که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

### ۱-۳- جلوه های اصل :

غالب حقوقدانان و از جمله پروفیسور دیکنسون<sup>۲</sup> قائل به دو جلوه ی بارز برای اصل برابری حاکمیت دولتها می باشند: یکی برابری حقوقی (برابری برخورداری حمایت از قانون) و دیگری برابری در حقوق (جمع حق) و تعهدات.

برابری حقوقی بدین مفهوم است که در مورد هیچ یک از اعضای جامعه ی جهانی نمی توان قائل به تبعیض شد و همه ی کشورها باید یکسان محسوب شوند.

همچنان که واتل<sup>۳</sup> در سال ۱۷۵۸ اعلام نمود، "یک کوتوله، هم آدم است و هم غول؛ یک جمهوری کوچک همان قدر کشور مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش است که نیرومندترین امپراتوری جهان" (کاسسه، ۱۳۷۰، ۱۶۸ و ۱۶۷ و همچنین Anand, 1986, 105).

امروزه حقوق بین الملل برابری حقوقی کشورها را به رسمیت شناخته که به عنوان نمونه می توان برابری در انعقاد معاهدات و در نتیجه قبول تعهدات بین المللی یا برابری کشورها در مورد مشارکت در امور بین المللی را نام برد. بنابراین بر اساس برابری حقوقی، کشورها مخیرند هر گونه معاهده ای را با یکدیگر منعقد نمایند به شرطی که شرایط اعتبار معاهدات و موازین حقوق بین الملل را در مورد معاهدات رعایت نمایند. نمونه ی بارز برابری در انعقاد معاهدات که از جمله مصادیق برابری حقوقی نیز می باشد را می توان در معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای مشاهده کرد. بر اساس برابری حقوقی برخی دولت های جهان سوم مانند پاکستان و هندوستان از عضویت در معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای خودداری نمودند، و بنابر قوی برابری در قبول تعهدات چنان در نظم حقوقی مسلم است که معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای توان عدول از آن را نداشته است. ولی از سویی

<sup>2</sup> -Dickinson.

<sup>3</sup> - Vattel.



دیگر برابری در حقوق (جمع حق) و تعهدات وجود ندارد و جامعه ی بین المللی آن را به رسمیت نشناخته است. که می توان برای آن تعریفی بدین ترتیب بدست داد: برابری در حقوق و تعهدات یعنی این که در یک ساز و کار بین المللی (معاهده و یا یک سازمان بین المللی و...) تمام اطراف و اعضای آن دارای حقوق و تعهدات یکسان و برابری گردند و هیچ یک را از این لحاظ تمایزی نباشد. فی المثل در یک معاهده ی بین المللی بر اساس برابری در حقوق و تعهدات کشورهای قوی و قدرتمند نتوانند با اعمال فشار و یا مکانیسم های دیگری به تحمیل تعهدات بر دیگر اطراف معاهده بپردازند در حالی که خود به نوعی فقط از امتیازات آن معاهده بهره مند گردند که در این صورت باعث می شود در طول زمان نابرابری عملی گسترش یابد و در نهایت اصل برابری را نیز زیر سؤال برد. به عنوان نمونه معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای با تقسیم و رسمیت بخشیدن دولت ها به دو گروه دارای سلاح های هسته ای و فاقد آن وضعیت نابرابری را ایجاد نموده است که در فصل بعدی تفصیل مطالب مربوط به نابرابری در این معاهده بیان خواهد شد. به نظر نگارنده در چنین مواقعی در صورت امکان بایستی با استناد به اصول مطروح مربوط به بی اعتباری معاهدات در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات یا با ایجاد یک رویه ی برخورد با اعتبار معاهدات نابرابر در طول زمان موجب تجدیدنظر یا اعلام بی اعتباری این گونه معاهدات را فراهم نمود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵، ۲۳۶ و ۲۳۵ و بیگ زاده، پاییز ۱۳۷۴ تا بهار ۱۳۷۵، ۲۷۴ و همچنین ساعد، ۱۳۸۴، ۱۳۳).

## ۲- انعکاس اصل برابری حاکمیت دولت ها در حقوق بین الملل

در این گفتار به بازتاب اصل برابری حاکمیت دولت ها در اسناد و مقررات، رویه ی قضایی و دکترین حقوقی بین المللی می پردازم تا جنبه ی اثباتی اصل در جریانات گوناگون بین المللی روشن گردد.

### ۲-۱- اسناد و مقررات بین المللی :

همانگونه که قبلا اشاره گردید نقطه آغازین انعکاس اصل برابری حاکمیت دولتها در روابط بین المللی در معاهدات صلح و ستفالی<sup>۴</sup> که پایان بخش جنگ های خونین سی ساله مذهبی میان پروتستانها و کاتولیک ها در اروپا بود، می باشد. پس از انعقاد این معاهدات و نفوذ نظریه ی حاکمیت کشوری و اصل موازنه ی سیاسی که بنا بر آن هیچ کشوری نباید در صدد تحمیل اراده ی خود به دیگران باشد به تدریج زمینه ی رشد مفهوم برابری حاکمیت دولتها فراهم گردید(ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ۳۲ و ۱، Nahar, 2010).

میثاق جامعه ی ملل سند بین المللی دیگری بود که به طور غیرمستقیم به انعکاس اصل برابری حاکمیت دولت ها پرداخته است<sup>۵</sup>. بدین ترتیب که برای اداره ی امور بین المللی، اراده این دولت ها پذیرفته شده و حق آن ها در تصمیم گیری ها لحاظ شده است. هر چند با وجود امتیازات خاص در جامعه ملل، نابرابری هایی نیز به چشم می آید ولی از طرف دیگر، وجود شورا و مجمع در کنار هم نشان از سازش میان نفوذ برتر قدرتهای بزرگ و اصل برابری دولت ها دارد (آقایی، ۱۳۸۰، ۱۸۶). در مواد ۵ و ۱۰ میثاق نیز تلویحا به اصل برابری

<sup>4</sup> - Treaty Of Westphalia 1648.

<sup>۵</sup>-بند ۲ از ماده ی ۱ میثاق، عضویت هر دولت مستقل را در جامعه ی ملل پیش بینی کرده است، هر چند این عضویت محدود به شرایطی شده، ولی از آن جهت که برای دولت های جامعه ی بین المللی در آن زمان چنین حقی در نظر گرفته شده است می توان به نوعی تعبیر به برابری حاکمیت دولت ها نمود.

حاکمیت دولت ها اشاره شده است، بدین ترتیب که به موجب ماده ۵ "..... مجمع و شورا با نظر متفق اعضای حاضر در جلسات [مجمع و شورا] اخذ تصمیم می نمایند" و به موجب ماده ۱۰ "اعضای جامعه موظف به دفاع و حراست از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یکدیگر در قبال هر نوع تجاوز خارجی می باشند...".

همچنین در بند ۵ از ماده ۲۲ میثاق جامعه ی ملل، مفهوم برابری در قلمرو روابط اقتصادی میان کشورها بیان شده به گونه ای که دولت های نماینده (دولت هایی که اداره ی سرزمین های زیر سلطه کشورهای شکست خورده در جنگ جهانی اول را به عهده گرفته بودند) را موظف ساخته که در قلمرو و امور تجاری و مبادلات بازرگانی با همه کشورهای عضو جامعه ی ملل به صورتی برابر رفتار کنند و این نمودی از اصل برابری حاکمیت دولت ها می باشد( آقای، ۱۳۸۰، ۱۸۶ به بعد و همچنین فلسفی، بهار-تابستان ۱۳۷۰، ۹۲ و ۹۱).

منشور ملل متحد که شکل تکامل یافته میثاق جامعه ی ملل می باشد و به عنوان اساسنامه تشکیل سازمان ملل متحد پس از تجربه ی یک جنگ خونین بین المللی شکل گرفته است، نیز به اصل برابری حاکمیت دولت ها پرداخته است.

علاوه بر این که در مقدمه ی منشور به برابری بین ملت ها با عبارات : "... به اعلام مجدد ایمان خود به .... تساوی حقوق بین زن و مرد و همچنین بین ملت ها اعم از کوچک و بزرگ..." تاکید شده، در مواد مختلف متن آن نیز به اصل برابری حاکمیت دولت ها تصریح گردیده است.

بند ۲ از ماده ی ۱ یکی از مقاصد ملل متحد را توسعه ی روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل برابری حقوق و خود مختاری ملل ذکر نموده است. همینطور بند ۱ از ماده ۴ منشور ملل متحد، حق عضویت در سازمان را برای کلیه ی کشورها به رسمیت شناخته و هر

چند به عضویت در آمدن را مشروط به شرایطی نموده است اما نفس قائل شدن این حق خود حاکی از پذیرش برابری حاکمیت دولت ها دارد.

در بند ۱ از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد نیز که اصلی ترین منبع استناد حقوقدانان به اصل برابری

می باشد آمده است: سازمان ملل متحد بر مبنای اصل برابری حاکمیت کلیه ی اعضای آن قرار دارد(شبرنگ، ۱۳۸۲، ۱۱).

به هنگام تصویب این ماده (بند ۱ ماده ۲) در سال ۱۹۴۵ و در جریان کارهای مقدماتی تهیه ی منشور ملل متحد، "پدران بنیانگذار" سازمان ملل متحد تصمیم گرفتند "برابری مطلق همه ی اعضا" را به عنوان یکی از اصول اولیه ی سازمان اعلام دارند.

نماینده ی بلژیک در کمیته ی ۱/۱ متذکر شد که به نظر کشورهای کوچک، وجود عبارت کمی غیر متعارف " برابری مطلق" همه ی اعضا، در آغاز برشمردن اصول منشور سازمانی که نابرابری در آن کاملاً آشکار است، شاید کمی تمسخر آمیز باشد و از این روی حذف صفت "مطلق" را خواستار گردید که پذیرفته نشد. پیشنهاد اوگونه نیز در مورد گذاشتن کلمه ی "حقوقی" به جای "مطلق" رد شد.

واقع امر این است که حق با نماینده ی بلژیک بود سازمان ملل متحد بر پایه ی برابری همه ی اعضا استوار نشده است، زیرا بند ۳ ماده ی ۲۷ حق وتو را فقط نسبت به اعضای دائم شورای امنیت برقرار کرده است. در این مورد، بند ۳ از ماده ی ۲۷ منشور ملل متحد اشعار می دارد که: "تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل با رای مثبت نه (۹) عضو که شامل آرای تمام اعضا دائم باشد اتخاذ می گردد با این قید که در مورد تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ششم بند سوم از ماده ۵۲ اتخاذ می شود طرف دعوا از دادن رای خودداری خواهد کرد.